

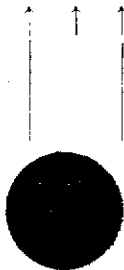
گروهه از دیدگاه دیگر

با یکدیگر پیوستگی استوار و محکمی نداشتند، از برجسته‌ترین اعضای این گروه لودویک برنه، هاینریش هاینه، وین بارک، مونت لاوبه و کوتسکو بشمار میرفتند. (۲)

پیدایش این گروه حاصل اندیشه برابری و آزادی انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه بود که درسراسر اروپا از جمله آلمان، با شور و شوقی فراوان اقبال شد.

این فکر در آلمان هم پیش از این در گروههای روشنفکر ریشه دوانیده بود و گاهگاهی

L. Boerne, H. Heine, Wienbarg, Mundt, Laube, Gutzkow



به پایان دهه دوم قرن نوزدهم در گروهی از جوانان آلمان این احساس پدید آمد که ادبیات از زندگی واقعی دور شده است و باید با زندگی حقیقی یعنی با زندگی سیاسی و اجتماعی پیوند داده شود.

این شیوه فکری و نمایندگان آن که از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ فرانسه پدیدار شده بودند، با شکست انقلاب ۱۸۴۸ آلمان یکجا از میان رفتند.

این گروه که بنام «آلمان جوان» (۱) خوانده میشد، از نویسندگانی پدید آمده بود که

۱- Das junge Deutschland



محمد ظروفی

هم انگیزه واکنش های شدیدی در برابر حکومت‌های مستبد میشد. نارضائی در این گروه از کارهای مترنیخ که برضد هر گونه پدیده آزادی خواهی بود، بالا گرفت و مترنیخ که هر جنبشی را در این جهت فکری باهر وسیله ای که میتوانست در نطفه خفه میکرد، به آتش اشتیاق و دست یافتن به آزادی دامن زد.

از اینرو بین سالهای ۱۸۱۵ و ۱۸۳۰ اعتراضات سیاسی ای در آلمان در گرفت که سرانجام با انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ فرانسه آزادیخواهی شدیدتری در آلمان هویدا شد که بویژه بوسیله نوشته های هاینریش هاینه و برنه این احساس آزادی خواهی به اوج خود رسید و در نتیجه نسل تازه ای وارد صحنه زندگی اجتماعی و ادبی شد که به « آلمان جوان » مشهور گردید.

نخستین خواسته این گروه « سیاسی کردن ادبیات » بود که طنز و هجو در آن نقشی بس مهم دارد. سنت ها و داده های آسمانی یکباره مورد شک و تردید قرار میگیرند و بنیاد های فکری نوینی ظهور و بروز میکند. اما شیوه فکری این جوانان در همه مسائل با یکدیگر یکی نبود و این واقعیت را همه آنان میدانستند، بی آنکه ناراحتی از این بابت بخود راه دهند. اما در آنچه که همه همداستان بودند عبارت بود از مقاومت و مخالفت در برابر هر گونه واکنش برضد آزادی و همگامی برای دست یافتن به آن.

پیدااست که در اینجا در جستجوی آثار « ادبی » بمعنای واقعی کلمه بودن بی فایده است. زیرا این جوانان آگاهانه در پیرامون مسائل اجتماعی قلم فرسائی میکردند و منظورشان صرفاً رخنه کردن در افکار عامه مردم بود و نه خود را بهیچ روی از « ادیبان بیگانه با دنیا » میدانستند و نه میخواستند از جمله آنان بشمار آیند.

اما آنچه که در اینجا مورد بحث ماست، نظر مخالفی است که اینان نسبت به گوته ابراز میداشتند؛ زیرا که گوته بکلی به مسائل روز و سیاست پشت کرده، و فقط به کارهای ادبی میپرداخت و این با معتقدات این گروه

که ادبیات باید بازندگی اجتماعی و سیاسی پیوند داده شود، کاملاً متفاوت بود. هاینریش هاینه پس از مرگ گوته در مقاله ای، ضمن ستایش آثار وی، آنها را به پیکره هائی تشبیه میکند که باغی را می آریند:

بدانها دل میتوان باخت بی آنکه سود و حاصلی بدست دهند (۱) و لاوبه نیز می پذیرد که گوته بزرگترین شاعر و ادیب آلمانی است، اما با این همه اعلام میکند که بخاطر خودخواهی ویژه ای که بر چهره و سراسر زندگی او پرده افکنده است، هرگز نمی تواند دردل نسبت به او احساس دوستی کند و می نویسد که پس از مرگ گوته چه بسیار گفته شده که «یک اشرافی بی احساس دیگری چشم از جهان فرو بست» (۲)

در اینجا بد نیست درتأیید آنچه که آمده است به نوشته ای از لودویگ برنه اشاره ای شود زیرا که برنه در این نوشته بازبانی گویا به علل مخالفت خود و گروههای مخالف گوته اشارات مستقیمی دارد:

«گوته میتوانست یک هر کول باشد و میهنش را از نکتی بزرگ رهائی بخشد، اما او سبب هائی طلائی زندگی را فقط برای خود می چید و برای خویشتن گرامی شان می داشت؛ و آنگاه پائین پای Omphale (۳) می نشست و همانجا مقام می گزید.

اما شاعران و سخنوران ایتالیا، فرانسه و انگلستان تا حد بسیار زیادی طریق زندگیشان با گوته متفاوت بود و در زندگی منشاء اثر بودند! دانه، مرد سیاسی، آری سیاستمداری بود که مورد محبت و نفرت حکام قدرتمند قرار گرفت و بوسیله اینان گاهی تهدید و گاهی تشویق میشد؛ وی بی توجه باین عشق و نفرت، و یا محبت و شرارت دیگران، فقط بخاطر حق میسرود و می جنگید...

ولتر یک درباری بود اما تنها سخنهای زیبارا نثار بزرگان میکرد، و هرگز اصول اخلاقی خود را فدای کام و خواست آنها نساخت. ولتر کلاه کیس اشرافی بر سر میگذاشت، سرآستین های زیبا، کت ها و جورابه های ابریشمی می پوشید، اما بمحض اینکه ستم دیده ای برای کمک فریاد برمی-

۲۷ص ۱- Reclam. Das junge Deutschland

۲- در همان کتاب ص ۲۴/۲۵

۳- دختر پادشاه و ملکه لیدی که در نزد او هر کول سه سال خدمت کرد.

آورد، بیدرنک برای نجاتش از گل ولای میگذشت و با دست های اشرافی خود محکوم بیگناه را از بالای دار پیاپین میآورد.

روسو، تنگدست بیمار و نیازمندی بود، اما نه پرستاری مهر یانانه و نه دوستی - حتی اشخاص سرشناس - او را نفریفت . او آزاد و مغرور باقی ماند و همچون تهیدستی در گذشت .

میلتن در اشعار خود نیاز و خواست های همشهری های خود را از یاد نمیبرد و در راه آزادی و حق گام بر میداشت . این چنین بودند سوئیت ، بایرون و این چنین است توماس مور.

اما گفته چگونه بود و چگونه است ؟ اهل يك شهر آزاد فقط بخاطر میآورد که نوۀ يك کارمند درباری بود که در مراسم تاجگذاری افتخار خدمت - گزارى داشت ... او این چنین بود و این چنین باقی ماند و هرگز يك سخن ناچیز هم برای حمایت از خلق نگفت .

او، که در گذشته چنان قدرتمند بود که آدمی را یا رای مخالفت او نبود، و بعدها در اوج پیری که سخنانش نیروئی همچون کلام آسمانی داشت ، می توانست آنچه را که دیگران جرأت بیانش را نداشتند بگوید . حتی چندی پیش ، از مقامات عالی اتحادیه ایالات آلمان بخاطر حمایت از تجدیدس چاپ آثارش درخواست کمک کرد .

اما در اندیشه اش خطور نکرد که همان پشتیبانی را برای همه نویسندگان آلمان خواستار شود. من ترجیح میدادم همچون شاگرد مدرسه ای با خط کش بر روی انگشتانم بکوبند تا اینکه برای حق خودم در یوزه گری کنم ، تنها بخاطر حق خودم !

اما فرشته عدالت ، این قاضی بی باک و پاکدامن از گفته خواهد پرسید: تو دارای روح بلندی بودی ، آیا هرگز باکاری نیکو زیردستان را نواختی؟ خداوند زبان آتشینی بتواضع فرمود، آیا هرگز از حق جانبداری کردی ؟ تو شمشیر برنده ای داشتی ، اما همیشه نگهبان خود بودی و خوشبخت زیستی . (۱)